

دو قطعه کوچک به دست آمد. آمریکایی‌ها طی بیست سال این قطعات را مثل جواهری قیمتی در تمام کارخانه‌های خودروسازی دنیا چرخانده‌اند که بفهمند این متعلق به کدام خودرو است و به چه کسی فروخته شده و از این طریق ردّش را بزنند. دست آخر چیزی عایدشان نشد. چرا؟ بماند؛ و این، اوج خلاقیت و ابتکار طراح عملیات است. در نهایت، آمریکایی‌ها چون نتوانستند هیچ سند قابل تکیه‌ای به دست بیاورند، در دادگاه‌هایشان ایران را متهم می‌کنند که تمام این عملیات‌ها تحت تأثیر تبلیغات انقلاب اسلامی ایران انجام شده و با همین ادله احماقانه، ایران را محکوم به پرداخت غرامت می‌کنند.

آن‌ها زمانی توانستند ردّ پایی از عماد مغنیه بزنند که برای اولین بار در طول بیست سال گذشته، او شش ماه در منطقه کفرسوسه دمشق مستقر شد. دوستانش علت این کار را خستگی او به دلیل بالا رفتن سن عنوان می‌کنند؛ اما به نظر من، بعد از جنگ ۳۳ روزه و با توجه به شکست بی‌نظیری که اسرائیل خورد، عماد به این نتیجه رسید که حالا حالاها با اسرائیل کاری ندارد و فکرش را به ایده‌های دیگرش معطوف کرد؛ ایده‌هایی مثل توسعه سازمان رزمی حزب‌الله و تغییر شیوه‌های جنگی. سطح عماد بالا رفته بود. او از یک رزمنده که میدان به میدان با موتور جابه‌جا می‌شد و خطوط را کنترل می‌کرد، به شکل یک رهبر و استاد درآمده بود. او تمام روش‌های جنگی خود را امتحان کرده و حالا دیگر شاگرد و معاون داشت. ساختار جدیدی که بعد از جنگ ۳۳ روزه به وجود آمد، باعث شد عماد کمی احساس امنیت کند. سوره به هم فضای بیشتر و بازتری در اختیار او قرار داده بود.

قبول دارم که حاج عماد بعد از ۲۵ سال دوندگی به صورت یک شکارچی تنها، حالا آن قدر خسته شده بود که بدش نمی‌آمد کمی در قرار و آرامش بیشتری روی پرونده‌های جهادی‌اش کار کند. اوضاع بعد از جنگ ۳۳ روزه برای اولین بار چنین حسی را در او ایجاد کرد که شاید دیگر آن همه وسواس امنیتی لازم نباشد. سوره به هم که مرتع بسیار خوبی برای سرویس‌های امنیتی دنیاست. از آن طرف، آن‌ها هم که در میدان جنگ به کلی آچمز شده بودند، به دست و پا افتادند که به حریف‌شان زخمی عمیق بزنند و حجم تجسس و جاسوسی‌شان را بالا ببرند. شش ماه استقرار عماد در یک منطقه باعث شد تا بالاخره شناسایی شود و هدف قرار گرفته و به شهادت برسد.

اصلی سرفرماندهی آن‌ها را به عنوان هدف تعریف می‌کرد و جالب این‌که با روشی نه چندان پیچیده، آن‌جا را کاملاً ویران کرد. توهم و مشهورات زمان به هیچ عنوان او را در اجرای طرح‌هایش متوقف نمی‌کرد؛ و این بزرگ‌ترین عامل موفقیتش بود. به او می‌گفتند اسرائیل اهل مذاکره نیست. اگر از او اسیر بگیریم، مبادله نخواهد کرد و با مشت جواب‌مان را می‌دهد و از هستی ساقط‌مان می‌کند. عماد جواب می‌داد این‌طور نیست و مبادله خواهد کرد و در چندین نوبت از اسرائیل اسیر گرفت و آن‌ها را پای مبادله کشاند.

به نظرم راز موفقیت او درک این مطلب بود که دشمنی که در مقابلش قرار دارد، مثل خودش از گوشت و پوست است. اگر فکر می‌کنم که می‌توانم او را بزنم، پس دشمن من آسیب‌پذیر و زدن است؛ و با همین تفکر به آمریکا و اسرائیل و منافع آن‌ها ضربات هولناکی زد. آمریکایی‌ها ادعا می‌کنند عامل انفجار مقر تفنگداران‌شان (مارینز) عماد مغنیه بوده. بر فرض صحیح بودن این ادعا، چه کسی فکر عملی بودن چنین ایده‌ای را می‌کرد، چه رسد به اقدامش. آمریکایی‌ها ساختمان قدیمی فرودگاه بیروت که یکی از مستحکم‌ترین، قدیمی‌ترین و جادارترین ساختمان‌های بیروت در آن زمان بود را برای تفنگداران خود انتخاب کرده بودند. چه کسی در مقاومت نوپا و کم‌بینه آن زمان فکر می‌کرد ممکن باشد این مقر را با خاک یکسان کرد و ۲۴۰ نفر تلفات صد درصد نظامی گرفت؟ چطور می‌شود که یک گروه چریکی به ۱۰۰۰ کیلو مواد منفجره _ که در این عملیات استفاده شده _ دسترسی پیدا کند؟ از کجا این همه مواد را تهیه کرد؟ از کجا وارد کرد؟ چطور آن‌ها را جاساز کرد؟ قتیله و فیوزگذاری این حجم از مواد منفجره یک تخصص کاملاً ویژه است. معمولاً در حجم‌هایی بسیار کمتر مثلاً دویست کیلو، به دلیل این‌که طراحان و مجریان، نکات مربوط به چاشنی‌گذاری را به خوبی بلد نیستند، در زمان انفجار تنها پنجاه تا صد کیلو از مواد عمل می‌کنند و بقیه بر اثر موج انفجار پودر می‌شوند. در عملیات مارینز تمام ۱۰۰۰ کیلو مواد منفجر شد و ساختمان به آن بزرگی مثل یک قالب بستنی که روی بخاری بگذاری، رمید روی زمین و به توده‌ای از تیرآهن و بتون تبدیل گشت. هیچ چیزی از ساختمان باقی نماند و هرکس داخل آن بود، له شد. خود آمریکایی‌ها اعتراف کردند که بعد از جنگ جهانی دوم این انفجار بزرگ‌ترین انفجار غیرهسته‌ای تا آن زمان (۱۳۶۲) بوده است. در قضیه مارینز از ماشینی که عامل انفجار بود، تنها یکی

ظاهری هم اهمیت زیادی می‌دهند. در عین حال مسائل ایمانی و اعتقادی نیروهای مقاومت را با الگوبرداری از نمونه‌های ایرانی، خصوصاً پاسداران و بسیجیان، به شدت تقویت کرد. آنچه بیشتر از هر چیز، عماد مغنیه را در تأثیرپذیری مثبت و عمیق از ایران و فرهنگ انقلاب اسلامی موفق می‌کرد و مانع از تقلید صرف و صرفاً ظاهری می‌شد، ارتباط مستمر با جامعه ایرانی بود. او دائم در حال رفت و آمد به ایران بود. زبان فارسی را خیلی سلیس و با لهجه‌های گوناگون صحبت می‌کرد. به دلیل حشر و نشر زیادی که با ایرانی‌ها داشت، فرهنگ ایرانی را به خوبی درک کرد و در این فرهنگ هضم شد.

عماد کسی نبود که یک جا آرام بگیرد. ارتباط‌گیری او منحصر به فرد و بی‌نظیر بود. به طور مثال با تمام رده‌های مسئول در ایران که به هر نوعی در مسائل لبنان و مقاومت مؤثر بودند، شخصاً ارتباط داشت. مغز او به صورت دائم در حال جذب اطلاعات بود. نظر من بر این است که نبوغ عماد بیشتر از هر چیز دیگری در یادگیری است.

روایت انیس نقاش

«انیس نقاش» اولین مربی نظامی او می‌گوید در کلاس من همه دنبال اسلحه و یاد گرفتن طرز کار با آن بودند. فقط دو نفر یادداشت‌برداری می‌کردند که یکی از آن‌ها عماد مغنیه بود که در آن زمان هفده سال داشت. یادداشت‌برداری ویژگی آدم‌هایی است که نکته‌سنج هستند.

اعتماد به نفس در عین واقع‌بینی، یکی دیگر از خصلت‌های او بود. عماد به هیچ وجه نه دشمنش را دست‌کم می‌گرفت و نه او را شکست‌ناپذیر می‌دانست. اساساً توهم نیروهای مقاومت درباره شکست‌ناپذیری دشمن صهیونیستی را عماد مغنیه از بین برد. اسرائیل موفق شده بود این تفکر را جا بیندازد که اگر شما خودتان را هم بکشید، من شکست نمی‌خورم. شاید بتوانید مثل زنبور مرانیش بزنید و زخمی کنید و فرار کنید، اما شکستی وجود ندارد. عماد مغنیه گول این فضا را نخورد و عملیات‌های عجیبی در مواجهه با صهیونیست‌ها طراحی کرد و در تمام جنگ‌هایش با صهیونیست‌ها موفق شد آن‌ها را به گوشه‌رینگ برده و کارشان را تمام کند.

او به این فرضیه که دشمن اسرائیلی قدرتمند است و تاکنون سه دولت را شکست داده، اهمیتی نمی‌داد و ایده‌اش این بود که صهیونیست‌ها هم از جنس بشرند و زدن این دشمن حتماً راهی دارد. وقتی می‌گفت من می‌خواهم اسرائیل را بزنم، نهایت فکر همه این بود که اسلحه‌ای دست بگیرند و چهار تا اسرائیلی را بکشند؛ اما عماد مغنیه ساختمان